



# شکست قدرت: سیاست آمریکا در دریای خزر

اس. فردریک استار<sup>۱</sup>

در حالی که واشنگتن حساسیتهای شوروی را در اروپای مرکزی با بی تفاوتی مورد تأیید قرار داده، در آسیای مرکزی و قفقاز آنها را به افراط کشیده است. در نتیجه اعمال آمریکا با حمایتهای لفظی اش از کشور های جدید منطقه مطابقت ندارد. خصوصاً اقدامات این کشور در بخش حیاتی انرژی، در کاهش حاکمیت این کشورها تأثیر دارد. سیاست آمریکا در قبال این منطقه، هم در دوره بوش و هم کلinton، به طور گسترده ای از دیگر اهداف آن ریشه گرفته که بالاتر از همه تمایل به حمایت از توسعه سیاسی و اقتصادی روسیه جدید و انزوای جمهوری اسلامی ایران قرار دارد. این موضوع با در نظر گرفتن اهمیت این دو کشور برای منافع آمریکا قابل درک است.

اصل مهم سیاست ایالات متحده از زمان فروپاشی اتحاد شوروی تاکنون تقویت استقلال کشورهای جدیدی است که در قلمروی شوروی سابق تأسیس شدند. سیاستهای این کشور در اروپای مرکزی از این هم فراتر رفته است: این کشور به منظور حمایت از حاکمیت لهستان، مجارستان و جمهوری چک، گسترش ناتو به شرق را مورد حمایت خود قرار داد؛ این عمل به معنای تغییر یک مانع روسی علیه غرب و مانع اروپایی علیه روسیه است. دولت آمریکا به رغم مخالفتهای شدید روسیه بر این امر مصمم است.

بسیاری از ناظران سیاسی در مورد اینکه چنین روندی ضروری و عاقلانه هست یا خیر، بحث دارند. اما در میان این مباحث، موضوعی که تقریباً به فراموشی سپرده شده

۱. فردریک استار (S. Frederick Starr) رئیس مؤسسه آسیای مرکزی دانشکده مطالعات بین المللی پیشرفته دانشگاه جونز هاپکینز در واشنگتن، و رئیس اسبق کالج ابرلین و از بنیانگذاران مؤسسه مطالعات پیشرفته روسیه (کنن) است. این مقاله توسط خانم فاطمه سلطانی یکتا از انگلیسی به فارسی ترجمه شده است.



مشکلات روبه‌افزایش حاکمیت در آسیای مرکزی و قفقاز است. ایالات متحده (مطابق با اصولش) حمایت خود را از استقلال پنج جمهوری آسیای مرکزی (قزاقستان، قرقیزستان، تاجیکستان، ترکمنستان ازبکستان) و سه جمهوری قفقاز (ارمنستان، آذربایجان، گرجستان) اعلام کرده است. اما در حالی که واشنگتن حساسیتهای شوروی را در اروپای مرکزی با بی‌تفاوتی مورد تأیید قرار داده، در آسیای مرکزی و قفقاز آنها را به افراط کشیده است. در نتیجه اعمال آمریکا با حمایت‌های لفظی‌اش از کشورهای جدید منطقه مطابقت ندارد. خصوصاً اقدامات این کشور در بخش حیاتی انرژی، در کاهش حاکمیت این کشورها تأثیر دارد. سیاست آمریکا در قبال این منطقه، هم در دوره بوش و هم کلینتون، به‌طور گسترده‌ای از دیگر اهداف آن ریشه گرفته که بالاتر از همه تمایل به حمایت از توسعه سیاسی و اقتصادی روسیه جدید و انزوای جمهوری اسلامی ایران قرار دارد. این موضوع با در نظر گرفتن اهمیت این دو کشور برای منافع آمریکا قابل درک است. اما سیاست‌های حاصل، منجر به افزایش دوباره قدرت روسیه در منطقه و بنابراین جلوگیری از ظهور یک موازنه طبیعی قدرت در میان همسایگان بزرگتر این کشورها می‌شود و این امر به تضعیف استقلال کشورهای جدید در دو طرف دریای خزر و در نتیجه کاهش ثبات منطقه می‌انجامد.

اکنون زمان آن است که نگاه دیگری بر سیاست‌های ایالات متحده بیفکنیم؛ زیرا دستخوش دگرگونی بسیاری شده‌اند. پس از آنکه کشورهای پیشرفته صنعتی به این حقیقت پی‌بردند که آسیای مرکزی و جمهوری آذربایجان دارای منابع گسترده‌ای از نفت و گاز هستند ناگهان مقامات آمریکا در همه سطوح، از جمله کاخ سفید، به فکر افتادند تا معاملات نفتی و مسیرهای خط لوله را مورد بررسی قرار دهند، و همگی سعی کردند موضوعات مربوط به انرژی را در برنامه‌های عملی خود در این منطقه وارد سازند.

این امر تاکنون با توجه به موضوعات ژئوپلتیک بزرگتری که در معرض خطر قرار خواهند گرفت انجام پذیرفته است. برای ایالات متحده که این جنبه وسیع را در نظر ندارد، آمیزه‌ای از نتایج سیاست‌هایی که تمرکز واقعی آنها جای دیگری است باقی ماندن یک سیاست واقعی نسبت به منطقه. اگر آمریکا می‌خواهد طبق ادعای خود نسبت به حاکمیت این هشت کشور جدید عمل کند، زمان آن فرا رسیده که در مورد نقش خود در این منطقه و همچنین سیاستش نسبت به ایران تجدیدنظر کند. زیرا وضعیت کنونی برای آسیای مرکزی و قفقاز، برای پیشرفت دموکراسی در روسیه، و در نتیجه برای تلاش‌های ایالات متحده در کنار آمدن با

نظام جمهوری اسلامی ایران نامطلوب است. هنوز برای بهبود وضع وقت هست، اما نه خیلی زیاد، زیرا زمانی که معاملات انرژی به امضاء برسند و مسیرهای خط لوله تعیین شوند، تنظیم مسیر مشکل تر خواهد شد.

### فشارهای بی رحمانه مسکو

حجم نفت و گاز موجود در آسیای مرکزی و قفقاز - در مجموع حوزه دریای خزر - بالقوه به قدری وسیع است که جای هیچ گونه نگرانی را در مورد حمایت سیاسی و اقتصادی این دولتهای جدید برای آنها باقی نمی گذارد. آشکار است که این منطقه نقش مهمی در کلیه طرحهای آینده تأمین انرژی جهان ایفا می کند. خصوصاً اینکه منابع آن، بخشی از راه حل مسئله وابستگی بیش از حد ایالات متحده، اروپای غربی و ژاپن به تنها منبع عرضه یعنی خلیج فارس پُر آشوب، و کلیه مشکلات متعاقب آن را تشکیل می دهد.

برآوردها بسیار گوناگونند، اما همگی رقم بالایی را نشان می دهند. آسیای مرکزی و جمهوری آذربایجان دارای ۷/۵ تریلیون مترمکعب ذخایر شناخته شده گاز طبیعی و حدود ۲۰ تریلیون مترمکعب ذخایر کشف نشده احتمالی می باشد. ذخایر گاز شناخته شده ترکمنستان دوبرابر دریای شمال و چهار برابر خلیج مکزیک است.<sup>۱</sup> کمترین رقم ذخایر نفت شناخته شده این منطقه ۲۰ میلیارد بشکه برآورد می شود. اما قزاقستان که چاههای نفت تنگیز آن یکی از بزرگترین حوزههای نفتی است دارای ۲۲ میلیارد بشکه ذخایر شناخته شده با توان افزایش بالقوه به بیش از ۵۰ میلیارد بشکه است. این در حالی است که ذخایر ناشناخته ترکمنستان تا ۳۷ میلیارد بشکه برآورد می شود.<sup>۲</sup>

منافع کشورهای پیشرفته با تداوم جریان یک عرضه متنوع نفت و گاز تأمین می شود؛ در حالی که برای جمهوری آذربایجان و کشورهای آسیای مرکزی، دسترسی به بازارها کلیدی

1. Jean Christophe Fueg, «The Gas Industry of the Southern FSU», Gas in the CIS, 1996: A Special Report, The Petroleum Economist (TPE), p.26; Robert O'Connor, Jr., «The Sleeping Giant of the Gas World?», Gas in the CIS, 1996: A Special Report, TPE, p.28; see also, *Doing Business in Turkmenistan*, Prepared by Chase Manhattan Bank for the State Bank for Foreign Economic Affairs of Turkmenistan, Ashgabat, 1996, pp.23-4.

2. Valera Belousov and Isabel Gorst, «Pipeline Problems Block Oil Sector Development», TPE, April 1996, p.10; see also O'Connor, p.28.

برای بقایشان به عنوان کشورهای مستقل به حساب می‌آید. در این راستا، از آنجا که تأمین انرژی برای کشورهای پیشرفته (از جمله روسیه) اهمیت حیاتی دارد روسیه یک استراتژی تهدیدآمیز و تجاوزکارانه را اتخاذ و تعقیب نمود (نسبت به هر کشور مورد اتهام) که در مقایسه با اروپای مرکزی شدیدتر بود.

البته این یک واقعیت است که مسکو نمی‌تواند قدرت خود را از طریق نیروهای نظامی در آن سوی مرزهایش اعمال کند، همچنین به کار بردن ابزار غیرنظامی فشار از جمله صدور صنعت، ارتباطات یا مساعدت برای این کشور بسیار زود است. احساسات «همگرایی» بیشتر، در مسکو صرفاً سروصدایی بیش نیست، یعنی تجلی سازگاری طبیعی مردم با واقعیتهای وضعیت آنها بعد از دوران امپریالیستی. این احساسات کمتر از آنچه چهل سال پیش از پاریس (دوره ژنرال دوگل)، و در اواخر قرن هجدهم و اوایل نوزدهم از لندن و مادرید درک شد تهدیدآمیز است. دولت آمریکا در نادیده گرفتن آن عاقلانه عمل کرده است. اما روسیه در زمینه انرژی قادر است چنان قدرتی را بر همسایگان جنوبی خود اعمال کند که توانایی استقرار آنها به عنوان هویت‌هایی مستقل را به خطر اندازد. در این زمینه طرحهای الحاق‌گرا نه تنها توسط میهن‌پرستان خشمگین اعلام شده، بلکه طی چند سال گذشته واقعاً اجرا شده است. در زمینه انرژی، روسیه به تاکتیکهای دهه ۱۹۸۰ دولت شوروی بازگشته است.

سیاست مسکو آشکار است: اول اینکه این کشور به همسایگان جنوبی‌اش دستور می‌دهد تمامی نفت و گاز خود را از طریق خطوط لوله روسیه صادر کنند، در غیر این صورت ظرفیت خطوط دیگر را کاهش داده و شرکتهای روسی را بر آن می‌دارد تا در آنها سهم داشته باشند؛ دوم اینکه شرکتهای روسی را ترغیب می‌کند تا به زور وارد کنسرسیومهای چندملیتی انرژی که جمهوری آذربایجان یا کشورهای آسیای مرکزی تشکیل می‌دهند شوند؛ سوم اینکه کشورهای آسیای مرکزی را مجبور می‌کند انرژی خود را به کشورهای مستقل مشترک‌المنافع که صورت‌حساب خود را نمی‌پردازند اختصاص دهند، و بنابراین باعث می‌شود یک کشور تولیدکننده مانند ترکمنستان فقیر باقی بماند؛ چهارم اینکه مسکو خود بدهی‌های آسیای مرکزی به روسیه را به وجود آورده و سپس پرداخت آنها را به شکل سهام در تسهیلات پالایشی و فراهم نمودن مراحل تسهیلاتی که در حال خصوصی شدن هستند امکان‌پذیر می‌سازد؛ و پنجم اینکه در صورت امکان از اعتبارها و سرمایه‌گذاری‌های غرب در شرکتهای روسیه برای مصرف این پروژه‌ها استفاده می‌کند.



تعریف کلیه گامهایی که در اجرای این سیاست برداشته شده در زمان کوتاه امکان پذیر نیست.<sup>۱</sup> تنها کافی است بگوییم روسیه برای جلوگیری از صدور نفت جمهوری آذربایجان از طریق یک خط لوله ساحلی دریای سیاه در گرجستان، بجز تهاجم واقعی، دست به هر کار ممکن زده است. به علاوه سعی کرده مسیرهای دیگر انتقال نفت به خارج مانند خط لوله بدون استفاده ایران - ترکیه یا حتی یک خط لوله پیشنهادی ترکیه که به بندر سیحان در مدیترانه خاتمه می‌یابد را خنثی سازد. پروژه دوم (خط لوله ترکیه) اکنون تحت بررسی بوده؛ اما ساخت آن (که هیچ مشخص نیست) به آینده موکول شده است. ترکمنستان راههای دیگر صدور گاز خود به اروپا را بجز خطوط لوله متعلق به روسیه، بررسی کرده است. مسکو برای اینکه رهبران این کشور را از چنین پندارهای اشتباهی آگاه سازد محموله‌های وعده داده شده ترکمنستان به اروپا را تا ۲۰٪ کاهش داد و پس از آن خروج محموله‌های این کشور به دیگر نقاط اروپا را تا ۲ سال مسدود کرد. بدین طریق ترکمنها پیغام مسکو را درک کردند.

ضربه نه‌چندان ضعیف دیگر روشی است که از طریق آن مسکو سعی کرد قزاقستان را به اطاعت وادارد. دیدگاه کلی روسیه نسبت به توسعه همه‌جانبه در منطقه تأکید بر این موضوع بوده که خزر یک دریاچه است نه دریا. این فرمول به مسکو قدرت و توی کلیه طرحهای - مشخصاً طرحهای جمهوری آذربایجان و قزاقستان - استخراج منابع خزر را می‌دهد. در ماه دسامبر سال گذشته مسکو به این هدف خود دست یافت که تا چهل مایلی دریای خزر کلیه منابع باید مشترکاً توسط کشورهای ساحلی استخراج شود، و بدین طریق کنترل آذربایجان بر برخی از غنی‌ترین مناطق نفتی‌اش به‌طور مؤثری از بین رفت. در حالی که این موضوع در بحثهای بین‌المللی مطرح می‌باشد روسیه روشهای شدیدتری علیه آلمانی (که بعد از استقلال آلمان‌ها شناخته شد) به کار برده است، خصوصاً تلاش در جهت اجبار صدور نفت حوزه گسترده قزاقستان در تنگیز تنها از طریق بندر نووروسیسک دریای سیاه در روسیه. هنگامی که قزاقستان در سال ۱۹۹۴ از این دستور امتناع ورزید، مسکو راه صادرات قزاقستان را قطع کرد تا این کشور - که در شرف تجزیه داخلی بود - پی به اشتباه خود ببرد.

در ضمن، هنگامی که شرکت شورون، شریک قزاقستان در پروژه تنگیز، مایل به همکاری به نظر نرسید، مسکو اعلام کرد نفت این شرکت نفتی در تنگیز به قدری کثیف است

1. See Stephen Blank, «Central Asia», *Middle East Quarterly* (June 1995), pp.55-61.



که خط لوله روسیه را آلوده کرده و خطری برای محیط زیست به شمار می آید - در صورتی که روسها خود در زمان شوروی همین نفت را از طریق همین خط لوله حمل می کردند! - بدین طریق شورون مجبور شد ساخت یک کارخانه جدید را آغاز کند و هنگامی که ترکیه در مورد حرکت نفتکشهای روسی که مسیرشان را به «بُسنُفر»<sup>۱</sup> در استانبول تغییر داده بودند اعتراض کرد، روسها با برعهده گرفتن ساخت یک ترمینال در سن پترزبورگ، ۱۱۰۰ مایلی شمال، یا یک خط لوله در اطراف بالکان به آن پاسخ دادند. چنین تاکتیکهایی نهایتاً کلیه طرفها را به توافق بر سر خط نووروسیسک برآورد. نماینده نخست وزیر روسیه در جشن پیروزی مسکو طی اعلامیه ای این خط لوله را «گام عظیمی به سوی ترفیع اتحاد روسیه و قزاقستان» خواند.<sup>۲</sup> این امر همچنین منجر به دریافت میلیاردها دلار تعرفه گمرکی برای دولت روسیه که از نظر مالی در تنگنا بود می شود.

البته این چیز جدیدی نیست. طبق نظر تین گوستافسون<sup>۳</sup>، تحلیلگر آمریکایی در مورد سیاستهای انرژی روسیه، مسکو منابع جمهوری آذربایجان و قزاقستان را برای نسلها «غارت» کرده است.<sup>۴</sup> بخشی از این چپاول شامل افزایش بودجه های محلی جهت تأمین سرمایه مسکو در حوزه های نفتی جنوب بود. هنگامی که افراد محلی قادر به پرداخت آن نبودند به عنوان بدهی آنها ثبت شده و همین بدهی های قدیمی است که به روسیه قدرت نفوذی برتر از آذربایجان و قزاقستان می دهد. کارتل عظیم گاز مسکو، یعنی گازپروم<sup>۵</sup>، تصمیم دارد این بدهی ها را با شرکتهای نفتی در حال خصوصی شدن جمهوری آذربایجان به تساوی مبادله کند، در حالی که، لوک اویل<sup>۶</sup>، بزرگترین شرکت نفتی روسیه، اخیراً از اهرم بدهی برای گستردن دامی برای یک معامله بزرگ در پالایشگاه بزرگ قزاق در «چمکنت»<sup>۷</sup> استفاده کرده است.

در ضمن از سوی لوک اویل بود که دولت یلتسین دست به یکی از ناهنجارترین مبارزات خود زد: یعنی جلوگیری از شرکت جمهوری آذربایجان در یک کنسرسیوم بین المللی

1. Bosporus

2. Deputy Prime Minister Valeri Serov, BBC Monitoring, December 8, 1996.

3. Gustafson

4. Thane Gustafson, *Crisis Amid Plenty: The Politics of Soviet Energy Under Brezhnev and Gorbachev* (Princeton: Princeton University Press, 1989), p.28.

5. Gasprom

6. Lukoil

7. Chimkent



که با حضور نه شرکت، از جمله چهار شرکت آمریکایی، دو انگلیسی، یک نروژی، یک شرکت از ترکیه و بدون حضور شرکتهای روسی تشکیل شد. هدف اولیه این کنسرسیوم توسعه حوزه‌های نفتی خزر و فرستادن تولیدات آن به اروپا از طریق یکی از چندین خط لوله پیشنهاد شده «جنوبی» از راه گرجستان به ترکیه بود. روسها برای جلوگیری از توسعه این راه، رئیس‌جمهور آذربایجان «ابوالفضل ایلچی بیگ» را تحت فشار قرار دادند. هنگامی که این اقدام بی نتیجه ماند آنها سعی کردند وی را سرنگون سازند. ابتدا، صدور نفت جمهوری آذربایجان را قطع کرده، اقتصاد این کشور را فلج کردند. سپس، با استفاده از ارمنستان به عنوان یک جانشین، بخاطر درگیری‌های ناگورنو قره‌باغ فشارهای بین‌المللی را به باکو وارد آوردند. در نهایت، در حالی که انبارهای مهمات شوروی سابق در این کشور به دست فرماندهان مخالف ایلچی بیگ خالی می‌شد راههای دیگری را به کار بردند. بالاخره ایلچی بیگ سقوط کرد و یک فرد از کادر رهبری شوروی سابق یعنی حیدرعلی اف جانشین وی شد و اگرچه توافقنامه این کنسرسیوم نهایتاً به امضاء رسید، اما به بهای مشارکت لوک‌اویل و ترجیح دادن یک خط لوله که از قلمرو روسیه بگذرد به خطوط لوله دیگر. اما علی اف ثابت کرد که فرد مطیع نیست و مسکو اخیراً تاکتیکهای زورگویانه خود از جمله حمایت از دو کودتا علیه او را تکرار کرده است.

جهان‌گولهای گاز و نفت که میلیاردها دلار خود را در خطر می‌بیند، نمی‌تواند آرام باشد. این سؤال مطرح است که آیا این رویدادهای گوناگون، صرفاً حاصل عمل تعدادی سرکرده بیش از حد هواخواه صنایع تازه خصوصی شده روسیه است یا سیاست واقعی دولت. کلیه شواهد حاکی از مورد دوم است. انرژی در اقتصاد روسیه هم بزرگترین بخش بوده و هم از کمترین اصلاح برخوردار می‌باشد. خصوصی سازی گاز پروم در سال ۱۹۹۳ به قدری کند بود که دولت هنوز مالک ۴۰٪ از سهام آن می‌باشد و مدیران «بخش خصوصی» آن بر فروش کلیه سهام اصرار دارند. تنها در اواخر سال ۱۹۹۵ بود که خصوصی کردن صنعت نفت از طریق روند مشکوک فروش سهام به بانکهای مهم در عوض وام آغاز شد. این بخش بیشتر به ایجاد مجدد کارتلهای عمده<sup>۱</sup> از نوع شوروی تمایل نشان داده تا افزایش کارآمدی یا آگاهی زیست محیطی. این کارتلها به طور لاینفکی وابسته به دولت هستند. در حالی که دو نفر از طرفداران مهم یلتسین یعنی بوریس بززوسکی<sup>۲</sup> و ولادیمیر گوزینسکی<sup>۳</sup>، هر دو دارای ثروت عظیمی

1. Vertical Cartels

2. Boris Berezovsky

3. Vladimir Gusinsky



در بانکهایی بودند که به صنعت انرژی کمک می‌کردند، اما نخست وزیر، چرنومیردین به مقام ریاست گاز پروم رسید. رئیس کل امور اجرایی گاز پروم، رم ویخاژف<sup>۱</sup>، و رئیس لوک‌اویل، وجیت الک‌پروف<sup>۲</sup>، هر دو به راحتی به دولت دسترسی داشتند. در زمانی که اتحاد شوروی به دنبال راهی برای ورود به خلیج فارس بود ایوگنی پریماکوف، وزیر امور خارجه، که ریاست کا.گ.ب را در عراق برعهده داشت تجربه کسب می‌کرد. در ژانویه ۱۹۹۰، پریماکوف که در آن زمان به ریاست «شورای اتحاد»<sup>۳</sup> شوروی رسیده بود در باکو، پایتخت آذربایجان، حاضر شد تا به مردم اعلام کند ارتش سرخ این شهر را تنها جهت حمایت از آنها اشغال کرده؛ متعاقباً صدها شهروند در جنگ کشته یا زخمی شدند.<sup>۴</sup>

اعضای بدون شهرت اما سخت کوش این «گروه دست‌اندرکار سیاستهای انرژی» هستند که بجای سیاستمداران معروفی چون یوری لوزکوف<sup>۵</sup>، یا عضو و دلقک دوما، ولادیمیر ژیرینوسکی، تلاشهای نوین امپریالیستی روسیه را در منطقه دریای خزر تجسم می‌بخشند. آنها بیشتر مرد عمل هستند تا سخن و برخلاف کسانی که دارای مقامهایی هستند که از راه انتخابات کسب می‌کنند با شهرت کمتر سروکار دارند. همچنین، رابطه دوستانه‌ای با دموکراسی ندارند. آنها که اعمال قدرت را به عنوان یک حق می‌شناسند جعبه آرای مخفی را وسیله‌ای غیرضروری و اشتباه سهوی فعالیتهای دموکراتیک خود را در دسر می‌دانند. حتی اگر تعدادی از آنها دارای شهرت نیز باشند اقداماتشان در مورد سیاست خارجی تقریباً برای اکثر روسها ناشناخته است.

اما برای مردم آسیای مرکزی و قفقاز چنین نیست. در اینجا واژه «اتحاد مجدد» تصویرهای تاریک مسئله پیچیده سیاستگذاری انرژی روسیه را نمایان می‌سازد. در اینکه روسیه در عشق‌آباد، آلماتی یا باکو دولتهای جدید را مجبور به معاملات انرژی نابرابر می‌کند و اینکه مخالفت رهبران محلی با مبارزاتی به شکل ثبات‌زدایی سیاسی و اقتصادی روبه‌رو می‌شود شکی وجود ندارد و از آنجا که برنامه روسیه برای کنترل آسیای مرکزی از طریق منابع

1. Rem Vikharev

2. Vagit Alekperov

3. Council of the Union

4. Audrey L. Altstadt, *The Azerbaijani Turks* (Stanford: Hoover Institution Press, 1992), pp.214-325.

5. Yuri Luzhkov



انرژی آن بر اوکراین نیز تأثیر می‌گذارد، این موضوعات در کیف و «لویو»<sup>۱</sup> هم بخوبی درک می‌شود. زمانی که مردم آلمانی بخاطر کاهش سطح زندگی‌شان در ماه دسامبر ۱۹۹۶ اعتراض کردند برخی، اعطای امتیاز از سوی رئیس‌جمهور، نورسلطان نظربایف، به مسکو را مسئول این وضعیت دانستند، در حالی که عده دیگری وی را بخاطر اینکه زودتر از آن سازش نکرده، مقصر شناختند. روسیه آشکارا سعی دارد از سیاست خارجی از نفت و گاز برای تبدیل مجدد خود به تعیین‌کننده سرنوشت آنها استفاده کند. جای تعجب نیست که نخست‌وزیر ازبکستان اخیراً اعلام کرد: «اتحاد بیشتر با کشورهای مستقل مشترک‌المنافع در جهت منافع اقتصادی ازبکستان نمی‌باشد».<sup>۲</sup>

### نقش آمریکا

عکس‌العمل ایالات متحده نسبت به همه این وقایع چه بوده است؟ از زمانی که کشورهای حوزه دریای خزر به استقلال دست یافتند این کشور مکرراً خواستار حمایت از حاکمیت و آزادی آنها جهت توسعه به‌عنوان جوامعی دموکراتیک با اقتصادهای بازار آزاد شد. از آنجا که آشکار است بسیاری از ابتکار عملهای روسیه که در بالا ذکر شد مستقیماً حصول به این اهداف را تهدید می‌کند، ایالات متحده در ارائه عکس‌العمل مناسب به آنها شکست خورده است. این کشور در کنسرسیومهای انرژی و خطوط لوله بر اصل گوناگونی صحنه گذاشته و با این نظر روسیه که خزر یک دریاچه است مخالفت کرده اما گذشته از اینها واکنشهای دیرتر از موقع و تعصبهای سیاسی‌اش بیش از آنچه فایده داشته باشد ضرر داشت. سیاست خارجی هرگز در فضای خالی به‌وجود نمی‌آید. در این نمونه، حداقل پنج ملاحظه کاملاً متفاوت، واکنشهای سیاست‌گزاران آمریکایی را تشکیل داده است.

ملاحظه اول این بوده که اولویت باید به تغییر شکل دموکراتیک روسیه و توسعه اقتصادش داده شود. اینگونه تصور می‌شده که تغییرات موفقیت‌آمیز در آنجا دورنمای چهارده جمهوری دیگر شوروی را نیز توسعه می‌دهد، در حالی که شکست آن، این کشورها را نیز به نیستی محکوم می‌کند. از آنجا که نفت قلب اقتصاد صادراتی روسیه را تشکیل می‌دهد و

1. Lviv

2. Utkur Sultanov, as reported by Kyodo News Service, Tokyo, and reported by BBC Monitoring, December 16, 1996.

بسیاری از شرکتهای آمریکایی مایل به مشارکت در توسعه این بخش بودند، به نظر می‌رسید آمریکا بتواند در آنجا خوب و مناسب عمل کند. بخش انرژی روسیه نهایتاً به علت مالیاتهای متغیر، فساد، و افزایش ملی‌گرایی، وضعیت رضایت‌بخش خود را از دست داد. اما تعهد کلی ایالات متحده به یک سیاست «اول، روسیه» باقی مانده است.

دوم اینکه دولت ایالات متحده از آسیای مرکزی بسیار غافل بود. برخی از مقامات که این منطقه را فاقد حرکتی نظیر همبستگی در لهستان یا انقلابهای آرام چکسلواکی می‌دانستند، معتقد بودند که مردم این جمهوری‌های سابق شوروی واقعاً تمایل به استقلال نداشتند. سرآمدان کمونیست آنها شاید بیشتر خواستار دستیابی به آزادی عمل بیشتر در داخل سیستم شوروی بودند تا استقلال، اما در مورد ملت‌هایشان نمی‌توان چنین نظر داد. عده معدودی در واشنگتن از این موضوعات اطلاع داشتند که در تاجیکستان، ترکمنستان و قرقیزستان تا دهه ۱۹۴۰، باندها، جنگهای چریکی را علیه حکومت شوروی به پا می‌کردند؛ اینکه یک‌دهم ترکمنها و آذری‌ها و تقریباً نیمی از قزاقها در طول دوران اتحاد مجدد و پاکسازی، جان خود را از دست دادند؛ اینکه تقریباً همه این مردم یک قرن است ماهرانه در مقابل هر تهاجم فرهنگی کمونیستی مقاومت کرده‌اند؛ همچنین، این موضوع که در سال ۱۹۸۶ قزاقها علیه نیروهای شوروی در آلماتا به مقابله برخاسته و در سال ۱۹۹۰ جبهه خلق آذربایجان در خیابانهای باکو با ارتش سرخ رویارویی کرد. اما مردم این کشورها هنوز کمتر از مردم «بالت»<sup>۱</sup> (چه رسد به مردم اروپای مرکزی) به حساب می‌آیند.

سوم اینکه آمریکایی‌ها خود را متقاعد ساختند که این مردم (آنها که از مسلمین بجای مانده‌اند)، اهداف اصلی بنیادگرایی اسلامی هستند که از ایران و افغانستان وارد منطقه شد. آیا جنگ داخلی تاجیکستان نوعی جنگ ملایمتر از آنچه که احتمالاً در ازبکستان و یا آذربایجان در صورت عدم جلوگیری از وقوع آن در مرز سابق جنوبی شوروی می‌توانست اتفاق افتد نمی‌باشد؟ آیا همانگونه که سیاستمدارانی نظیر ژیرینوسکی و ژنرال الکساندر لید هشدار دادند چنین حرکتی نمی‌توانست حیات روسیه را به خطر اندازد؟ سیاست‌گزاران ایالات متحده مانند همتایان آنها در دفاع از چنین تفکری، تبدیل به حامیان سرسخت اندیشه «برخورد تمدنهای ساموئل هانتینگتون شده‌اند. در تعقیب این مسیر، واشنگتن این حقیقت را نادیده

گرفت که اکثر مسلمانان آسیای مرکزی شیعه نبوده بلکه سنی و از فرقه بسیار سنت‌گرای حنفی می‌باشند. البته آذری‌ها شیعه هستند اما ترک‌زبانند نه فارس زیرا ایران دارای اقلیت آذری عظیم می‌باشد. گذشته از این مردم آسیای مرکزی بسیار تحصیل‌کرده‌تر از مسلمانان دیگر کشورهای خاورمیانه می‌باشند و کلیه دولتهای جدید بعد از شوروی در این منطقه شدیداً دنیاگرا هستند. رئیس‌جمهور ازبکستان، اسلام کریم‌اف، هنگامی که از جانب مردمش اعلام کرد در صدد همکاری با ایران است، چنین سخن گفت: «همکاری در کلیه زمینه‌های اقتصادی، علمی و فرهنگی بدون اجازه گسترش عقیدتی و اعمال نفوذ نیروهای اسلامی...»<sup>۱</sup> «بنیادگرایی برخلاف وحشتی که ایجاد کرده (که خود از مسکو هراس دارد) نیروی بی‌اهمیتی در آسیای مرکزی هست و خواهد بود»<sup>۲</sup>.

چهارم اینکه، ایالات متحده با طرفداری از یک طرف در منازعه تند بین ارمنستان و جمهوری آذربایجان دستهای خود را بسته است. اگرچه آمریکا سرزمین مهاجران است، اما هیچ فرد آمریکایی وجود ندارد که از آسیای مرکزی یا آذربایجان ریشه گرفته باشد. در نتیجه هیچ‌یک از این کشورها گروههای فشار و لابی<sup>۳</sup> کارآمدی در واشنگتن ندارند. به‌عکس یک لابی بزرگ، مجهز و خوب سازماندهی شده ارمنی‌ها با هرگونه اقدامی که می‌تواند به نقش ترکیه در منطقه قدرت بخشد (مانند کشیدن خط لوله از طریق این کشور) مقابله می‌کند و از آنجا که ارمنستان، آذربایجان را متهم به تجاوز در قره‌باغ می‌کند - اگرچه این کشور در حال حاضر یک پنجم خاک جمهوری آذربایجان را تحت اشغال دارد - لابی ارمنستان‌کنگره را وادار کرد کلیه کمکها به دولت باکو را از طریق «قانون حمایت از آزادی» تحریم کرده و در عین حال تضمین کند که سرانه کمک آمریکا به ارمنستان بیشتر از هر کشور دیگر به غیر از اسرائیل گردد.<sup>۴</sup> عامل پنجم که واکنش ایالات متحده را در قبال سیاستهای نفتی مربوط به استفاده از

1. *Aziia*, 1994, No.27, p.2; quoted in *Central Asia in Transition*, Boris Rumer, ed. (Armonk, NY: M.E.Sharpe, 1996), p.5.

۲. مروری به حوادث، برخوردها، رویدادها و گفتارهای مردمان آسیای مرکزی گویای عشق، احترام و علاقه به میراث فرهنگی، تاریخی و مذهبی اهالی این دیار است؛ آنانی که در پی بازیابی هویت فرهنگی و احیا و بارز نمودن مشترکات فرهنگی با سرزمینهای اسلامی می‌باشند.

۳. عده‌ای که سعی می‌کنند با حمایت یا مخالفت از یک قانون پیشنهادی، سیاستمداران را تحت تأثیر قرار دهند. (Lobby)

4. Michael Specter, «Drift to Dictatorship Clouds Armenia's Happiness», *New York Times*, January 3, 1997.

نیروی انسانی مسکو در منطقه دریای خزر تشکیل می‌دهد اولییتی است که این کشور به حفظ سیاست «مهار دوگانه» علیه ایران و عراق می‌دهد. انقلاب [امام] خمینی (ره) و بحران گروگانهای آمریکا هر دو، در سال ۱۹۷۹ رخ داد، اما اقدامات مهارکننده شدید علیه ایران اخیراً با یک تحریم تجاری در سال ۱۹۸۷، تحریم فروش تسلیحات به ایران در سال ۱۹۹۲ و اقدامات تنبیهی که در سال ۱۹۹۵ علیه شرکتهای اروپایی و دیگر شرکتهای غیرآمریکایی که بر تجارت با ایران پافشاری می‌کردند آغاز شد. تا سال ۱۹۹۳، «مهار دوگانه»، ممانعت کشورهای آسیای مرکزی از صدور کالا از طریق ایران تعریف می‌شد، حتی اگر حیات آنها به آن بستگی داشت (اگرچه نگاهی بر نقشه نشان می‌دهد که اکثر مسیرهای خط لوله دوطرف دریای خزر از ایران می‌گذرد). سیاست کنونی آمریکا به‌رغم این حقیقت است که خود در طول ۱۴ سال پس از انقلاب جمهوری اسلامی ایران به واردات نفت ادامه می‌داد.

این پنج عامل، واکنش آمریکا را نسبت به بحران در آسیای مرکزی تشکیل داده است. سیاستهای یک روسیه دموکراتیک در منطقه، ملایم و بی‌خطر به‌نظر می‌رسد، بنابراین دولت کلینتون مسکو را در این منطقه آزاد گذاشته است. سیاست ایالات متحده این امر را در نظر دارد که اتحاد مجدد با روسیه مادامی که داوطلبانه و صلح‌آمیز باشد قابل قبول می‌باشد، صرف‌نظر از این احتمال که اجبارهای اقتصادی می‌تواند یک کشور را بدون تهدید یا استفاده از زور مجبور به اطاعت کند. آمریکا تا آنجا پیش رفته که اصرار دارد «هیچ رابطه‌ای» بین تلاشهای روسیه برای ثبات‌زدایی منطقه قفقاز و اصلاح «نیروهای متعارف» در پیمان اروپا وجود ندارد (حتی اگر اصلاح یک پیمان بتواند به نیروهای روسی که برای این هدف به کار گرفته می‌شوند مشروعیت بخشد). به‌علاوه، از آنجا که ایالات متحده خطوط لوله روسیه را بر خطوط لوله ایران ترجیح می‌دهد، بانک صادرات و واردات بدون اینکه، با در نظر گرفتن دستیابی آزاد روسیه به بازارهایی که می‌توانند از حاکمیت آسیای مرکزی یا آذربایجان حمایت کنند، شرایط خاصی قائل شود، جهت توسعه خطوط لوله روسیه، میزان اعتبار به این کشور را افزایش داده است. آمریکایی‌ها همچنین در زمینه شرکتهای نفتی روسیه که تاکتیکهای قوی آنها حاکمیت کشورهای جدید حوزه دریای خزر را به‌خطر می‌اندازد سرمایه‌گذاری سنگینی کرده‌اند. آیا این، بهترین جایگزین (تأمین و حمایت شده از طرف آمریکا) برای بنیادگرایی ارائه شده از سوی ایران نیست؟

در مقایسه، حمایت آمریکا از مسیرهای خط لوله ترکیه دیر بوده و اکنون بی‌اثر است.

حتی اگر خط لوله آذربایجان از قلمرو گرجستان، که آمریکا از آن حمایت می‌کرد، راه‌اندازی شده بود، ظرفیت آن به قدری بود که تنها می‌توانست بخش نسبتاً کمی از تولید آذربایجان را از طریق کانالهایی به غیر از کانالهای روسیه به بازارها برساند. از آنجا که ایالات متحده از ارمنستان و روسیه حمایت می‌کند نسبت به شکایات جمهوری آذربایجان مبنی بر اینکه واشنگتن این کشور را مجبور به انزوا می‌کند بی‌تفاوت است.

و چه انزوای پیچیده‌ای. قزاقستان نیز مانند ترکمنستان، ازبکستان، قرقیزستان و تاجیکستان به آنجا کشیده شده است. اگرچه دو کشور اخیر (قرقیزستان و تاجیکستان) دارای منابع انرژی عمده‌ای نیستند اما ناگزیر تحت تأثیر سیاستهایی که این کشورها را از یکی از شرکای تجاری طبیعی شان دور می‌کند قرار می‌گیرند. سردمداران ایالات متحده تصور می‌کردند تحریم ایران از سوی آمریکا خیلی بیشتر از آنچه نیروهای ارتش روسیه در سرتاسر مرز افغانستان و تاجیکستان در جهت قدرت بخشیدن سیاست روسیه برای انزوای آسیای مرکزی (نه تنها از ایران بلکه از کل جهان خارج) انجام داد، عمل می‌نماید. در دهه ۱۹۸۰ واشنگتن در تلاشش جهت تنبیه اروپایی‌ها بخاطر کسب گاز سیبری از طریق یک خط لوله شوروی که از طبیعی‌ترین مسیر، از وسط روسیه و اوکراین، می‌گذشت ناموفق ماند. اکنون این کشور در حال انجام همان عمل در مورد گاز و نفت دریای خزر است. اما این بار این کشورهای آسیای مرکزی و جمهوری آذربایجان هستند که مجبورند بهای آن را پردازند. آنها تبدیل به گروگانهای سیاست ایالات متحده در قبال یک کشور سوم، در اینجا ایران، می‌شوند.

### عامل ایران

آیا اگر ایالات متحده سیاست معقولانه‌ای در قبال ایران اتخاذ نماید در نهایت منافع سیاست خارجی این کشور را تأمین نمی‌کند؟ انتخاب بین آنچه «پتروردمن»<sup>۱</sup> «همکاری یا رویارویی» می‌نامد باید براساس کارایی و بهای یک سیاست فرضی انجام گیرد.<sup>۲</sup> در اجرای هریک از این دو، سیاست «مهار دوگانه» در مورد ایران لازم است. حامیان و منتقدان این سیاست بر یک نکته اتفاق نظر دارند: دولت جمهوری اسلامی

1. Peter Rodman

2. Peter Rodman, «Co-opt or Confront Fundamentalist Islam?» *Middle East Quarterly* (December 1994).

در مورد مسائل اساسی با انتخابهایی روبه‌روست<sup>۱</sup> جایی که ناظران سیاسی بر آن موافق یکدیگر نیستند دلایل بعضی انتخابها است. حامیان سیاست فعلی ایالات متحده این حالت فوق‌العاده را به ترکیبی از تغییرناپذیری بسیار زیاد [روحانیون] و ثابت قدمی آمریکا نسبت می‌دهند.<sup>۲</sup> آنها بر این مطلب اصرار دارند که از زمان رحلت [آیه‌الله] خمینی (ره) در سال ۱۹۸۹ هیچ چیز تغییر نکرد، زیرا هیچ‌یک از کسانی که قدرت را در دست داشتند واقعاً خواستار تغییر نبوده‌اند. در حالی که هنوز تحولی مطرح نیست آنها معتقدند و اشنگتن همچنان در نابودی نظام جمهوری اسلامی مصمم است. منتقدان، ریاست جمهوری آقای رفسنجانی را مانند ترمیدور<sup>۳</sup>، پایان مرحله انقلاب افراطی و آغاز یک سازش با گذشته ملی و جهان بزرگتر می‌بینند. آنها اجرای اصول اسلامی را در زندگی روزانه تأکید کرده اما متذکر می‌شوند که در زمینه حقوق زن خصوصاً در مورد یافتن کار در خارج از منزل موفقیت‌هایی داشته‌اند. بنابراین ایالات متحده باید با زمان حرکت کرده و راه‌گفتگو را با رهبران ایران باز کند و قدم به پیش نهد. یک موضع سوم، در تأیید و وسعت تغییرات اعلام شده از سوی آقای هاشمی رفسنجانی، از منتقدان حمایت می‌نماید. این دیدگاه معتقد است که ترمیدور همانند مناسبی برای حکومت آقای رفسنجانی نیست، بلکه پرسترویکا را که در آن رهبری جدید کار خود را آغاز کرد تا با اعلام اصلاحات اساسی (نوعی شوک درمانی) در اقتصاد و سیاست نظام (در این مورد اسلام شیعی) را نجات دهد می‌توان به آن تشبیه کرد.<sup>۴</sup>

این تحلیل بیشتر از آن دو موضع افراطی با واقعیت مطابقت دارد. البته این امر برای سیاست‌گزاران آمریکایی ناگوار است زیرا این تحلیل، تحول موفقیت‌آمیز را نتایج احتمالی می‌داند. اگر تغییرات انقلابی ادامه یابد امکان دارد بسیاری از عناصر جمهوری اسلامی نیز

1. Franklin L. Lavin, «Asphyxiation or Oxygen? The Sanctions Dilemma», *Foreign Policy* (Fall 1996), p.36; and Robin Wright, «Dateline Tehran: A Revolution Implodes», *Foreign Policy* (Summer 1997).

2. Patrick Clawson, *Iran's Challenge to the West: How, When and why?* (Washington, DC: Washington Institute for Near East Policy, 1993).

۳. Thermidor ترمیدور یازدهمین ماه از تقویم انقلابی جمهوری فرانسه (برابر با ۱۹ یا ۲۰ ژوئیه تا ۱۷ یا ۱۸ اوت) است. در روز نهم ترمیدور (۲۷ ژوئیه) ۱۷۹۴ در سال دوم تقویم انقلابی، با مشارکت افرادی مانند بازاس، فوشه، تالیان که از چهره‌های سرشناس انقلاب فرانسه بودند روبسییر سرنگون گردید. سقوط روبسییر نشانه پایان دوران وحشت در انقلاب فرانسه بود. شرکت‌کنندگان در این اقدام را ترمیدوری‌ها می‌نامند و به‌طور کلی دوران ترمیدور در سال ۱۷۹۵ پایان یافت.

4. Jahangir Amuzegar, *Iran's Economy Under the Islamic Republic* (New York, London: I.B. Tauris & Co., 1993), pp.79-91.

بتوانند ادامه حیات دهند، ولو به شکل ضعیف. این وضعیت می‌تواند برخی از آشکال نظامی‌گرایی یا سوسیالیزم طرفدار توده مردم را که شاید به آشفتگی و عواقب دیگر بیانجامد بپذیرد. مروری بر تجربه اخیر روسیه این احتمالات را آشکار می‌سازد.

این مشاهدات صرفنظر از اعتبارشان نشان می‌دهند که سیاست ایالات متحده در قبال ایران اکنون تا چه حد بر اساس یک فرضیه واحد و غیرمأنوس می‌باشد؛ آن فرضیه این است که نظام جمهوری اسلامی ایران نسبت به روند تحولی تغییرات، نتایج بهتری را دربر خواهد داشت. شاید کسی تلاش آمریکا را در سختی دادن به بیش از ۶۰ میلیون انسان برای تغییر شکل دولتشان، از نظر اخلاقی زیر سؤال برد. حتی اگر کسی حاضر باشد تحت چنین شرایطی زندگی کند یک سؤال مهم باقی می‌ماند؛ چه شواهدی وجود دارد که سیاست ما چیزی بیش از یک قمار باشد؟ آیا این واقعاً یک سیاست است یا یک جنگ صلیبی؟

سیاست فعلی ایالات متحده کلاً بر حسب منافع احتمالی، بدون اشاره به ارزشها محاسبه می‌شود. این سیاست بین این کشور و کلیه کشورهای صنعتی پیشرفته دیگر که نه تنها ایران را به رسمیت می‌شناسند؛ بلکه دارای مبادلات تجاری بسیار با آن هستند شکاف ایجاد کرده است؛ ۶۰٪ از کل تولید نفت ایران هنوز به اروپا می‌رسد. این سیاست آمریکا موجب اختلاف این کشور با کشورهای دیگر نیز شده است. هنگامی که واشنگتن سعی کرد از فروش تجهیزات هسته‌ای روسیه به ایران جلوگیری کند تنها اسرائیل و ازبکستان به نماینده آمریکا در سازمان ملل رأی مثبت دادند. عجیب است که حتی عربستان سعودی و کشورهای خلیج فارس دیدگاه مثبتی نسبت به موضوع داشته‌اند.

در ضمن این سیاست حتی در شکل تقویت شده اخیرش خوب عمل نکرد. وقتی ایالات متحده تحریم فروش تسلیحات به ایران را اعلام کرد، این کشور (ایران) یک قرارداد ۴/۶ میلیارد دلاری برای خرید ابزارآلات نظامی با چین به امضاء رساند. درست است که این محدودیت بر اقتصاد ایران خسارت وارد کرده و خرید تسلیحات آن را کاهش داده است؛ اما آیا جز تداوم بخشیدن به عقده شهادت و پارانویا<sup>۱</sup> که اصل مصیبت و پریشانی فعلی این کشور در مانده را می‌سازد، کاری انجام می‌دهد؟

همچنین در کوتاه مدت تلاش آمریکا در جهت منزوی ساختن ایران تأثیر ناگواری بر آسیای مرکزی و جمهوری آذربایجان دارد زیرا آنها را از مجرای خروج آشکار نفت و گازشان بازداشته و به سوی سلاحهای روسیه می‌کشاند. این کشور همچنین روسیه را به بهره‌برداری از

۱. جنون ایجاد سوءظن شدید و هزیان‌گرایی و فقدان بصیرت. (Paranoia)

وضعیت کنونی ایران به عنوان یک قربانی خصومت آمریکا، و ایران را به دیدن روسیه به عنوان تأمین‌کننده بالقوه کالاهای تحریم شده ترغیب کرده است؛ جای تعجب نیست که این دشمنان قدیمی اخیراً یک پیمان ده‌ساله صلح و دوستی با یکدیگر امضا کرده و از این حسن تفاهم جدید برای کسب رأی مخالف در مورد توسعه آسیای مرکزی و جمهوری آذربایجان در دریای خزر، به بهای از دست دادن این کشورها و شرکت‌های غربی، استفاده می‌کنند. سیاست ایالات متحده در مورد انزوای ایران در درازمدت، به تهران و همسایگان آن در دریای خزر هرگونه انگیزه ممکن را برای پیوستن نیروها به هم، جهت اندیشیدن راهی برای پیش‌دستی به وجود می‌آورد. قزاقستان و جمهوری آذربایجان، که از قابلیت تعویض کالا بهره می‌برند، هر دو توافقنامه‌هایی را برای فروش نفت و صدور میزان برابر نفتشان از طریق بنادر ایران در خلیج فارس یا اقیانوس هند با تهران امضاء کرده‌اند. ایرانی‌ها در حال ساخت یک خط آهن نیز از ترکمنستان تا بندر جنوبی این کشور، بندر عباس، هستند تا ترکمنستان بتواند نهایتاً گاز خود را به آسیا صادر کند. جاده‌ها و خطوط آهن ارتباطی که به تازگی افتتاح شده آسیای مرکزی را به شمال ایران و بنابرین به خاورمیانه و ترکیه مرتبط می‌سازد.

کلیه کشورهای آسیای مرکزی، در سازمان دوباره فعال شده همکاری‌های اقتصادی به ایران، ترکیه و پاکستان پیوسته‌اند و قصد دارند تبدیل به یک منطقه تجارت آزاد شوند که کشورهای مختلف اسلامی را دربرگیرد. در ۲۱ دسامبر ۱۹۹۶ ترکیه برای ساخت یک خط لوله جدید از ایران به مدیترانه، توافقنامه‌ای را با این کشور امضا کرد؛ از طریق این خط لوله نفت ایران و نهایتاً آسیای مرکزی و آذربایجان به اروپا جریان خواهد یافت. در همین ماه قزاقستان برای تشکیل یک شرکت مشترک جهت اکتشاف نفت با ایران گفتگو کرد. حتی تاجیکستان برای ساخت یک مرکز خرید بزرگ در پایتخت آشفته‌اش، دوشنبه، با تجار ایرانی وارد مذاکره شده است.

### راهی بهتر

تحت چنین شرایطی ایالات متحده چه باید کند؟ سؤال این نیست که آیا باید فشار بر ایران را ادامه دهد یا خیر بلکه این است که چه مقدار فشار، کجا و چگونه؟<sup>۱</sup> این کشور مطمئناً از دیدگاه «همه یا هیچ چیز» که تاکنون منجر به چنین نتایج مبهمی شده صرف‌نظر کرده است.

1. Geoffrey Kemp, *Forever Enemies? American Policy and the Islamic Republic of Iran* (Washington, DC: Carnegie Endowment for International Peace, 1994).





همچنین زمان آن رسیده اعتراف کنیم ایران از روزهای کوروش کبیر قدرت مهمی در منطقه بوده و در آینده نیز مانند ترکیه چنین خواهد بود و بالاتر از همه اینکه آیا این کشور همواره از اتخاذ سیاست در قبال واقعیات جدید محتاط نیست؟ سیاست ایالات متحده در قبال ایران در اواخر دهه‌های ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰ شکل گرفت؛ یعنی بسیار قبل از اینکه حتی هشت کشور آسیای مرکزی و قفقاز به صورت هویت‌های مستقل حیات یابند.

اتخاذ سیاست واقع‌گرایانه در قبال ایران به معنی رها کردن آن نیست. رها کردن آن به معنای تسلیم شدن به صدور رادیکالیسم مذهبی نمی‌باشد؛ همچنین این امر قدرت آمریکا را در مقابله با تروریسم [ادعایی آمریکا] کاملاً انکار نمی‌کند، اما به واسطه آن آمریکا باید این احتمال را بپذیرد که دو دهه‌ای که صرف پافشاری بر این موضوع کرده که ایران اسلامی یا وجود ندارد و یا نباید وجود داشته باشد نتایج مطلوبی به دست نیاورده و اینکه اکنون به شکلی از گفتگوهای منظم نیاز است؛ ۳۰ سال طول کشید تا آمریکا به چنین نتیجه‌ای در مورد مائو در چین رسید. در ابتدا منافع چندانی در روابط جدید با چین مشهود نبود؛ با این حال آمریکا در هر صورت سیاستش را پیش برد. اما آیا ایرانی‌ها را می‌شود به بازی گرفت؟ در این زمینه شایان ذکر است که تنها چند ماه پس از به قدرت رسیدن نیروهای طالبان در افغانستان وزارت امور خارجه کشورهای دیگر را ترغیب کرد تا جهت تعدیل رفتار رهبران این گروه با آنها وارد گفتگو شوند.<sup>۱</sup> چرا این دیدگاه گام به گام در مورد تهران امتحان نشود؟

ایالات متحده با رها کردن دیدگاه «همه یا هیچ چیز» می‌تواند به اعمال فشار [بی‌نتیجه] بر ایران ادامه دهد؛ در حالی که در عین حال از سیاستهایی که تا این حد اهداف ادعا شده آمریکا را در آسیای مرکزی و جمهوری آذربایجان تضعیف می‌کند عقب‌نشینی کند. چنین تغییری را می‌توان اقداماتی ویژه تعبیر کرد. مثلاً در قانون ایالات متحده مشخص نیست که آیا شرکت‌های نفتی آمریکا می‌توانند در کنسرسیوم‌های دریای خزر که در آن یک شرکت ایرانی حتی سهم کمی دارد شرکت کنند یا خیر. چرا با چنین ترتیباتی موافقت نشود؟ در غیر این صورت ایرانی‌ها و روسها سهم بیشتری به خود اختصاص می‌دهند. این امر ظاهراً براساس معافیت ریاست جمهوری در مورد قانون زمین در خفا در حال اجرا می‌باشد - مانند نمونه توافقنامه تنگیز - شوراویل<sup>۲</sup> بین قزاقستان و ایران.

علاوه بر این ایالات متحده می‌تواند تأیید کند که حمایتش از حاکمیت کشورهای

1. John F. Burns and Steve LeVine, «How Afghans' Stern Rulers Took Hold», *New York Times*, December 31, 1996.

2. Chevroil



آسیای مرکزی و جمهوری آذربایجان حاکی از آن است که این کشورها به کانالهای متعدد برای صدور نفت و گازشان به بازارهای جهان دسترسی دارند. ما باید دست از مخالفت خود نسبت به خطوط لوله‌ای که از ایران می‌گذرد و اقدامات تنبیهی علیه کشورها و شرکت‌هایی که آنها را تأمین بوده کرده و می‌سازند برداریم. در ضمن باید توسعه خطوط لوله از میان افغانستان به پاکستان و حتی از میان چین را که می‌تواند در درازمدت تبدیل به بازار عمده برای انرژی آسیای مرکزی شود ترغیب کنیم.

به همین دلایل ایالات متحده باید دست از مخالفت با استفاده یا ساخت خطوط لوله ایران - ترکیه که می‌تواند به نفع همین کشورها باشد برداشته و بر حمایتش از خط لوله جدیدی که آذربایجان را به ترکیه و مدیترانه می‌پیوندد بیافزاید. در عین حال آمریکا باید با لغو تحریم‌هایی که کنگره به قانون حمایت از آزادی سال ۱۹۹۲ افزود سیاست بیطرفانه‌تری در رابطه با ارمنستان و آذربایجان اتخاذ کند. رئیس‌جمهور کلینتون حداقل می‌تواند با اعلام این موضوع به کنگره که آذربایجان «انواع روشهای استفاده از زور» را علیه ارمنستان و ناگورنو قره‌باغ (بخش ۹۰۷) متوقف کرده است، اقدامات تنبیهی علیه این کشور را قطع کند.

منتقدان در این نظر که ایران از این اقدامات از نظر مالی سود خواهد برد عجولانه تصمیم گرفته‌اند. بله چنین خواهد بود، اما سود حاصل از تعرفه‌های حمل و نقل ایران بسیار زیاد نخواهد بود، در حالی که منافع حاصل برای امنیت درازمدت قزاقستان، آذربایجان، ترکمنستان و بقیه منطقه بی‌حساب می‌باشد. این اقدامات به آن دسته از کشورهایی که اکنون از ارزشمندترین تولیدات خود بهره‌برداری نمی‌کنند قدرت عمل می‌دهد. آنها باید این دولتها را قادر به حفظ موازنه بین همسایگان قدرتمندشان - روسیه، ایران و چین - سازند، که برای حیات آنها و آرامش منطقه ضروری است و اگر حوزه دریای خزر تبدیل به صادرکننده اصلی انرژی شود که اکثر کارشناسان چنین پیش‌بینی می‌کنند از اهمیت نسبی خلیج فارس و قدرت و امکان مانور ایران در آنجا کاسته می‌شود. همین به تنهایی ارزش آن را دارد که به ایران اجازه شرکت در صدور انرژی آذربایجان و آسیای مرکزی داده شود.

اما آیا این امر به دعوت ایران به لانه مرغهای آسیای مرکزی نمی‌انجامد؟ خیر، این تشبیه بی‌مورد است. آسیای مرکزی آغشته به مذهب، سنت، تحصیلات و تعهدات دنیاگرا است. در واقع تجربه اخیر نشان می‌دهد که روابط نزدیکتر ایران با آسیای مرکزی و جمهوری آذربایجان بر ایران همان قدر تأثیر دارد که بر مردم آسیای مرکزی. جای تعجب نیست زیرا طی



بیش از سه هزار سال گذشته آسیای مرکزی، خود خیلی بیش از آنچه از روابط متقابل اقتصادی، سیاسی و فرهنگی به دست آورده، داشته است.

نهایتاً باید گفت این سیاستها هیچ مخالفتی با روسیه به حساب نمی آید. آنچه در اینجا پیشنهاد می شود، صرفاً میدان اعمال سیاست ایالات متحده را که شدیداً به سوی روسیه و علیه آرزوی کشورهای آسیای مرکزی برای استقلال واقعی تمایل داشته است می گاهد. روسیه در رقابت برای ایفای نقش در توسعه منابع انرژی آسیای مرکزی همه گونه حقی دارد و نزدیکی این کشور مزیت خاصی به آن می بخشد؛ اما هیچ حق یکجانبه ای در بنای شرایط این رقابت یا استفاده از تاکتیکهای مسلحانه شدید برای رسیدن به نتیجه اش ندارد.

استروب تالبوت<sup>۱</sup>، معاون وزیر خارجه، به طور شایسته ای به «انگیزه های الحاق گرای برخی از دوره های جهان سیاسی مسکو اشاره کرده است.<sup>۲</sup> این انگیزه ها به صورت ضعیف در اروپای مرکزی و حتی کشورهای بالتیک و بخوبی در میان رهبران کارتل های انرژی روسیه و متحدان آن در داخل دولت وجود داشته و علیه آسیای مرکزی و جمهوری آذربایجان هدف گیری می شود، تنها اگر این موضوعات را در رابطه با منافع خاص روسیه قلمداد نمایم در این صورت می توان گفت سیاستهای پیشنهادی، ضد روسیه هستند.

شاید مهمتر از آن اثرات این الحاق گرایی مبنی بر انرژی بر دورنمای اصلاحات در روسیه باشد، آنچه برای گازپروم، لوکویل و ترنس نفت<sup>۳</sup> مطلوب است ضرورتاً برای روسیه مناسب نیست چه رسد برای نظام دموکراتیک در حال مبارزه آن و تعددگرایی بازاری. برای آمریکا بیان این مطلب به روسها که آنها (اگر بخواهند) نمی توانند تحت حکومت یک الیگارش<sup>۴</sup> باشند، بی مورد است. اما آمریکا نمی بایست از قدرتی که یکی از قوی ترین نیروهای ضد دموکراتیک در روسیه جدید است دفاع می کرد، چه رسد به افزایش منافعش از طریق گروگان گرفتن حاکمیت کشورهای همسایه جنوبی روسیه. خوشبختانه اصلاح کننده های لازم در دسترس است.

1. Strobe Talbott

2. Deputy Secretary of State Strobe Talbott, Speech at the fiftieth anniversary of the Harriman Institute, Columbia University, October 29, 1996.

3. Transneft

۴. نوعی از حکومت که گروه کوچکی از مردم تمام قدرت را در دست دارند.



